

بسم الله الرحمن الرحيم

بیان ادله عام

دلیل سیزدهم؛ نقش هدایتی انبیاء در آیات و روایات

در ادامه^۵ ادله‌ای که برای اثبات وظیفه‌مندی و تکلیف حاکمیت در مسائل تربیت مطرح بود، به مجموعه‌ای از ادله رسیدیم که نقش و وظیفه^۶ هدایت را برای ائمه ذکر کردند، از قبیل آیه^۷ «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» انبیاء ۷۳ و روایاتی که مشتمل بر این وظیفه است.

بررسی دلالتی ادله^۸ هدایت

حیثیت ائمه علیهم السلام در امر هدایت

نتیجه‌ای که می‌توانیم بر اساس مباحث قبل بگیریم این است که این وظیفه با شأن حاکمیت در ارتباط است، یا حاکمیت موضوع تام برای این وظیفه است و یا جزءالموضوع است. ولی در عین حال اصل اینکه کسی حاکمیت دارد و مأموریت و مسئولیتی که نسبت به مردم دارند، قابل استفاده است.

۵. دلالت ادله^۹ هدایت بر لزوم

بحث بعدی در ذیل این دسته از روایات و آیات این است که معمولاً تعبیری که در اینها آمده است، تعبیر توصیفی است مثل «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»، یا گاهی خطاب به ائمه گفته می‌شود که شما هدایت امت هستید و تعبیری از این قبیل و در اینجا کمتر بیانی داریم که امر و نهی در آن باشد.

جملات خبریه^۱ توصیفی دال بر رجحان

در اینجا سؤال می‌شود که آیا می‌توان از اینها تکلیف و وجوب را استفاده کرد؟ با توجه به اینکه سابق گفتیم که در جایی که توصیف به عمل می‌آید، بیشتر رجحان را افاده می‌کند، وقتی می‌گوییم: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» فرقان ۶۳، توصیفاتی که از مؤمنان می‌شود، مفید وجوب نیست؛ اما در توصیفاتی که در اینجا می‌آید که جمله^۲ خبریه^۳ محض است نه به داعی انشاء، برعکس است و اصلش این است که دلالت بر رجحان می‌کند و به دلالت التزامی رجحان را افاده می‌کند، مگر اینکه قرینه‌ای باشد تا از آن استفاده^۴ وجوب کنیم.

چون غایت دارد و می‌خواهد الگو دهد، رجحان را افاده می‌کند اما نمی‌توان الزام را فهمید و لذا در همین توصیفاتی که درباره^۵ مؤمنین و متقین در قرآن آمده است بعضی از واجبات و بعضی از مستحبات است، مثلاً در عباد الرحمن بعضی واجب و بعضی مستحب است یا در جایی که ترک چیزی را به آنها نسبت می‌دهد همین‌طور است.

ذات این بافت نمی‌تواند الزام را افاده کند و ذاتش این است که می‌گوید این خوبی‌ها را دارند، وقتی عباد الرحمن را توصیف می‌کند، ویژگی‌اش این نیست که همه^۶ زندگی آنها واجبات است بلکه مستحبات نیز در زندگی‌شان است. این قرینه^۷ خارجی دلالت التزامی را بر رجحان می‌رساند اما وجوب قرینه^۸ خاصی می‌طلبد.

در اینجا اینکه ائمه^۹ و حاکمان معصوم به وصف هدایتگری توصیف شده‌اند از جمله در «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» و آیات و روایاتی از این قبیل، اینها قطعاً مفید رجحان هستند یعنی اینها به عنوان حاکم و زعیم جامعه این کارها را انجام می‌دهند و معلوم می‌شود که این کارها خوب است.

قرینیت تناسب حکم و موضوع بر وجوب

اما بعید نیست که بگوییم که قرائنی وجود دارد که این تکلیف، تکلیف الزامی آنها است، برای اینکه فلسفه^{۱۰} امامت و فلسفه^{۱۱} اینکه حاکمیت را به دست افراد خاصی دادند این است که این هدایت انجام شود و چیزی که اینها را از دیگران

جدا می‌کند، همین نقش هدایتی آنها است و اینکه بگوییم جعل امامت شده است و دستگاه مخصوصی برای این ترتیب داده شده است، این از اصول اصلی اعتقادی ما است. اگر بگوییم این جعل برای این شده است که بهتر اینها هدایت کنند که اینها باهم سازگار نیستند. مقام امامت و فلسفهٔ سیاسی که اسلام دارد و جدایی اولیای الهی و ائمهٔ عدل از ائمهٔ باطل، تفاوت و مرز اینها در هدایت است و این جزء فلسفهٔ سیاسی اسلام است و قرائن خاصه‌ای دارد که همهٔ ادله‌ای که می‌گوید «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» و تعبیر مختلفی که در شأن ائمه آمده است که اینها هادیان مردم و امت هستند، اینها رجحان را افاده می‌کند، اما نه مطلق رجحان را، بلکه رجحان به نحو الزام را افاده می‌کند.

اگر این قرینه را بپذیریم باید این وظیفه را به عنوان یک وظیفهٔ الزامی بدانیم و یک نکتهٔ قطعی دیگر این است که هدایت در امور راجحه نیز چیز خوبی است، اینکه در امور الزامی هدایت کند، الزام دارد؛ و هدایت در امور راجحه چیز خوبی است.

جمع‌بندی

پس تا این جا دو نکته بیان کردیم؛

۱. هدایت‌گری در محدوده‌ای که جزء مسائل الزامی و روشن و قطعی شرع است، این قرائن به مناسبات حکم موضوع می‌گوید الزامی است.

۲. مطلب دیگر این است که در غیر محدودهٔ الزامی در مستحبات و تکالیف زائد بر واجبات، قطعاً چیز خوبی است که امام یا حاکم یا اشخاص دیگری مردم را به آن سمت هدایت کنند، منتها الزامی در آن نیست.

احتمالات در «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»

با توجه به این دو نکته ممکن است بگوییم؛

۱. احتمال اول؛ «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» دلالت بر الزام می‌کند و مخصوص الزامیات است و قسم رجحانیات و ترجیحی‌ات آن را با تنقیح مناط و مناسبت حکم و موضوع فهمیده می‌شود.
 ۲. احتمال دوم؛ «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» جامع بکار رفته است در این صورت در محدوده الزامیات و ضروریات، دال بر وجوب است و در غیر آنها راجح است.
 ۳. احتمال سوم؛ «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» در هر دو معنا به کار رفته است یعنی هم زمان معنی «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» در این موارد لازم و در مواردی راجح است اما آنچه که مسلم است این است که وجوب هدایت در محدوده امور لازم و مورد ابتلا از امور مسلمه و مشمول ادله است و نمی‌توان از آن صرف‌نظر کرد.
- بنابراین به نظر می‌آید از اینها علی‌رغم قاعده اصولی که بیان شد از قرائن و مناسبات حکم و موضوع دارد که وجوب از آن استفاده می‌شود چون فلسفه سیاسی امامت در اسلام این است.

۶. هدایت؛ تصرفات عملی و احکام ولایی

نکته بعدی در ذیل این ادله این است که مقصود از هدایتی که در این گونه موارد مطرح می‌شود چیست؟ چون ائمه و پیامبران علیهم‌السلام وظایف مختلفی دارند یک منصب و شأن آنها ابلاغ و ترویج احکام است و منصب دیگر قضا است و منصب دیگر مدیریت جامعه است در این مورد اقدام عملی است در اینکه در مقام عمل تدبیر می‌کند و سیاست خود را به کار می‌گیرد و «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» قسم آخر را که شأن مدیریتی است را شامل می‌شود و ممکن است گفته شود در این گونه موارد فقط این شأن را می‌گویند و یا اینکه بگوییم معنای عام دارد که این را نیز در برمی‌گیرد ولی قطعاً این را نیز در برمی‌گیرد.

دوباره وقتی شما به آیات دیگر و روایاتی که در ذیل این آیات آمده است، مانند آیه «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى» یونس ۳۵ لفظ «يُتَّبَع» در هدایت‌گری فقط احکامی نیست که حکم را گرفته است و عمل می‌کند مراد آن «يُتَّبَع» است که احکام ولایی و حکومتی را نیز شامل می‌شود یا در «أُولَى الْأَمْرِ» نیز همین‌طور است.

هدایتی که در این گونه موارد به کار رفته است فقط هدایت بیان و تبلیغ نیست که از باب وجوب عنوان اولی وجوب اطاعت دارد بلکه هدایت از باب احکام ولایی و حکومتی است آن را هم شامل می شود که وجوب متابعت در آنجا وجوب متابعت از احکام ولایی و حکومتی است پس مقصود از هدایت در اینجا فقط تبلیغ نیست بلکه احکام ولایی و حکومتی و هم تصرفاتی که انجام می شود را شامل می شود.

روایاتی که ذیل این آیات آمده است و اصول کافی باب حجت را که بررسی کنید مشاهده می کنید زمانی که فلسفه^۵ سیاسی اسلام را که تبیین می کند بخش عمده های از هدایت همین مسئله است که تصرفات عملی باشد و حتماً مشمول این ادله است.

یعنی در پرتو هدایت و دستورات الهی هدایت می کند که در «بهدون بأمرنا» بعضی گفته اند که «لأمرنا» می باشد یا باء معانی دیگری دارد.

(ما این آیه را به عنوان تک آیه بررسی نمی کنیم، اگر به عنوان تک آیه بحث می کردیم وارد بحث می شدیم ولی در اینجا یک امر را مسلم گرفتیم و آن را مورد بحث قرار می دهیم. اگر هدایت بیاید شامل تصرفات حکومتی و ... می شود، حداقل بعضی از ادله اش این را شامل می شود.)

۷. مسئولیت حکومت اسلامی در مسائل دینی و فرهنگی

آنچه که باید در یک نگاه کلی عرض کنیم این است که مجموعه^۶ آنچه که در ادله^۷ خاصه دیدیم، همه^۸ اینها ما را به یک امر کلی می رساند که هیچ تردیدی در آن نیست و با فلسفه^۹ سیاسی حکومت در اسلام گره خورده است، یعنی اگر کل اینها را باهم ببینیم، می بینیم که در اسلام حکومت وجود دارد و در فلسفه^{۱۰} سیاسی اسلام و حکومت، یکی از نکات اصلی این است که حاکمیت در برابر فضائل و رذائل و اخلاقیات و مسائل دینی و فرهنگی مسئولیت دارد. این چیزی است که از مجموعه^{۱۱} ادله می توان استفاده کرد که در متن فلسفه^{۱۲} سیاسی اسلام وظیفه مندی حاکمیت در قبال اخلاق و فرهنگ و فضیلت نهفته است و به همین دلیل نظام حکومت و سیاست در اسلام از بقیه^{۱۳} نظام ها جدا شده است.

ما در ابتدا چند دلیل را بررسی کردیم که بعضی تک دلیل بود و بعضی مجموعه‌ای از ادله بود، مطلبی که می‌خواهیم در جمع‌بندی عرض کنیم این است که مرز فلسفه^۱ سیاسی حکومت و امامت در اسلام با سایر سیاست‌ها و حکومت‌ها در این امر است، ضمن اینکه در فلسفه^۲ سیاسی اسلام رفاه و آسایش مردم و تأمین نیازهای مردم و عدالت اجتماعی، مأخوذ است ولی قطعاً یک شاخص مهم که مرز را از بقیه جدا می‌کند این است که در قبال تحقق دین در جامعه وظیفه تعیین شده است. از مجموعه^۳ این ادله و بسیاری از ادله^۴ دیگری که وجود دارد به خوبی این استفاده می‌شود.

بنابراین حاکمیت دینی، حکومت رفاه یا حتی عدالت اجتماعی نیست بلکه علاوه بر آنها چیز دیگری نیز است. حکومت دینی، حکومتی است که هم در آن رفاه و آسایش و تأمین نیازهای مادی و معیشتی یک هدف و فلسفه است و علاوه بر آن عدل است که بسیار مهم است و علاوه بر اینها فلسفه^۵ دیگری دارد که همان «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» است، یعنی هدایت جامعه به سمت فضائل و اجتناب از رذایل است.

چند مورد از آن ادله مربوط به جایی بود که پیامبر یا امام صلوات الله علیهم کسی را به عنوان حاکم و والی فرستاده است و وظایفی مانند یاد دادن و تربیت کردن و تزکیه کردن و ... را بر عهده^۶ آنها می‌گذارد که این فلسفه^۷ سیاسی اسلام را بیان می‌کند.

فلسفه^۸ سیاسی اسلام

اما این دلیل در لایه^۹ بالاتری است و می‌گوید شأن امام این است که گفتیم این حداقل به حاکمیت‌های مشروع دیگر تسری می‌کند، اینها همه نشان‌دهنده^{۱۰} این است فلسفه^{۱۱} سیاسی اسلام چندضلعی است و حداقل این سه ضلع مهم وجود دارد؛

(۱) تأمین نیازهای مادی.

(۲) عدل و عدالت.

(۳) تأمین بخش معرفتی و اخلاقی و معنوی.

یا به عبارت دیگر دو فلسفه^۱ اصلی دارد؛

(۱) تأمین زندگی مادی با همه^۲ ابعادی که دارد، از جمله با نگاه عادلانه.

(۲) تأمین نیازهای فرهنگی با جهت‌گیری خاص.

تفاوت حکومت دینی با حکومت‌های لیبرال

این فرهنگی بودن گاهی در حکومت‌های لیبرال نیز وجود دارد، آنها نیز می‌گویند ما وظایف فرهنگی داریم، منتها در اینجا دو فرق وجود دارد؛

۱. وجود ابعاد فرهنگی در حکومت دینی

در هر حکومتی یک نگاه فرهنگی حتماً وجود دارد، حداقل فرهنگی که بتواند زندگی مادی را درست تنظیم کند وجود دارد و تقریباً نمی‌توان گفت در حکومتی فرهنگ ملحوظ نیست. چیزی که در اینجا می‌گوییم فرهنگ خاص دینی و اسلامی است والا مطلق فرهنگ در حکومت‌های لیبرال و حکومت‌های رفاه نیز وجود دارد منتها فرهنگ مادی است برای اینکه زندگی فردی و اجتماعی خوب اداره شود. ولی در اینجا فرهنگ خاص که همان فرهنگ اسلامی است، مقصود است. در حکومت دینی محوریت با هدایت کلان جامعه به سمت معنویت است، بقیه^۳ امور باید در پرتو آن سامان پیدا کند و لذا اگر نوعی رفاه و پیشرفتی باشد که با آن در تعارض باشد، آن مقدم است.

۲. وجود فرهنگ اخروی علاوه بر فرهنگ دنیوی در حکومت دینی

در حکومت‌های لیبرال و دموکراسی به این شکل است که در قبال فرهنگ عمومی دنیایی مسئولیت دارد و عمل می‌کند، ولی راجع به فرهنگ‌های خاص می‌گوید من چیزی را تعقیب نمی‌کنم ولی گروه‌ها می‌توانند کار خود را انجام دهند. پس در فلسفه^۴ سیاسی اسلام هم ابعاد فرهنگی وجود دارد و هم اینکه فقط فرهنگ عام دنیایی نیست بلکه فرهنگ اخروی است.

۳. اختصاص فرهنگ - اخروی به اسلام

سوم اینکه این نوع فرهنگ و شمول آن نسبت به دنیا و آخرت، مخصوص فرهنگ اسلامی است.

بحث اصولی؛ جملات خبریه

انواع جملات خبریه

در جایی که در بیان یک عمل جمله‌های خبریه و توصیفی می‌آید نه انشایی، دو قسم است؛

۱. جملات خبریه^۱ انشائیه

گاهی جمله‌های خبری و توصیفی در مقام انشاء است که این همان جملات خبری‌های است که در مقام انشاء است و در اصول خوانده‌اید و اینها مفید و خوب است، بلکه آکد در دلالت بر وجوب است.

۲. جملات خبریه^۲ توصیفیه

نوع دوم این است که این توصیفات و اخبارات در مقام توصیف است نه در مقام اخبار، مثلاً می‌گوید: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» فرقان/۶۳. اینها هستند یا می‌گویند در «هَدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» بقره ۲ و ۳؛ که در قرآن از این قبیل موارد زیادی داریم.

در شکل اول از امام سؤال می‌کند من فلان کار را انجام دادم، چه کار کنم؟ حضرت می‌فرماید: يَغْتَسِلُ که معلوم است به جای امر جمله^۳ خبریه به کار می‌برد.

اما در بسیاری از موارد داریم که اخبارات در مقام توصیف است یعنی به داعی اخبار و جمله خبریه طبع خود به کار می‌رود، نه به داعی انشاء؛ که در قرآن زیاد داریم، هم در طرف انسان‌های خوب و هم در طرف ناصالحان مثلاً در هدی للمتقین و عباد الرحمن توصیف می‌کند یا «أُولُوا الْأَلْبَابِ» را توصیف می‌کند و افعال و رفتارهای آنها را برمی‌شمارد.

دلالت جملات خبریه

قسم دوم قطعاً دلالت بر رجحان می‌کند، وقتی انسان متقی را توصیف می‌کند یا مؤمن را توصیف می‌کند مثلاً می‌گوید «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، بقره/۱۵۶، اینها توصیفاتی است که از مؤمنین به عمل می‌آید. یا توصیفاتی که از کفار و فساق و منافقین به عمل می‌آید.

توصیفات که در مقام انشاء نیست و واقعاً توصیف می‌کند، یک مدلول التزامی دارند و آن این است که این عمل، عمل نیکویی است و در اصل رجحان از اینها استفاده می‌شود؛ یعنی اگر توصیف مؤمنان است رجحان و اگر توصیف کفار و منافقان است مرجوحیت استفاده می‌شود؛ اما وجوب و الزام نیاز به قرینه بیشتری دارد. همین که در توصیف مؤمن و صالح به کار رفت، به ذات خود نشان می‌دهد که این کار، کار پسندیده‌ای است، اما این پسندیدگی رجحان مطلق را افاده می‌کند ولی ممکن است قرائنی وجود داشته باشد که موجب شود از آن وجوب را برداریم.

پس این یک قاعده است که گفتیم دو قسم است که قسم اول در مقام انشاء قطعاً دال بر وجوب است الا به قرینه خاصه و اولاً جملات خبریه در مقام انشاء که قسم اول بود، به نحو آكد ظهور در وجوب دارد مگر اینکه قرینه‌ای باشد که به سمت رجحان و استحباب ببرد. دوم اینکه جملات خبری‌های که در مقام انشاء نیست و در مقام توصیف است و به داعی توصیف آمده است، آن جملات به دلالت التزامی مطلق رجحان را افاده می‌کند مگر اینکه در جایی قرینه خاصی وجود داشته باشد.

تفاوت شأن تبلیغی و شأن هدایتی امام

شأن تبلیغی امام واجب است. آن بحث هدایت عملی است یعنی باید راهنمایی عملی کند. اینکه ابلاغ کند واجب است مگر چیزهایی که دلایل خاص دارند و ابلاغ نمی‌شوند. در شأن تبلیغی واجب و مستحب و حرام و مکروه را باید ابلاغ کند. برای علما نیز همین‌طور است و ممکن است چیزهایی باشد که الزامی نیست یا حتی مورد ابتلا نیست اما اگر نگویند از بین می‌رود و باید بگویند.

شأن تبلیغی امام و شأن هدایتی امام دو چیز متفاوت‌اند، مدیریت و تبلیغ جامعه غیر از تبلیغ احکام است، یک شأن امام، همان‌طور که در روایت آمده است ابلاغ است و این در واقع هدایت به معنای عام است اما اگر «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» در این بحث هر دو را شامل شود که مانعی برای این وجود ندارد ولی این یک بار اضافی بر آن دارد.

س. امرنا نمی‌تواند قرینه باشد؟ چون اینجا امرنا است نمی‌تواند قرینه باشد امرنا غیر از امر است.

تدبیرهای برای ابلاغ لازم است، اینکه ائمه طاهرین علیهم‌السلام خطابه می‌خواندند و در مسجد می‌نشستند، همه تدبیرهای ابلاغ است، ولی غیر از تدبیرات اجتماعی و حکومتی است که امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه متکفل آن شد.